



## Analysis the state of Middle Class in Post-Revolution Iran

Khayyam Azizimehr<sup>1</sup>


1 Department of Development and Social Policy, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran Iran.

E-mail khazizimehr@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p> <p><b>Article history:</b> Received 16 December 2021 Received in revised form 8 September 2022 Accepted 5 March 2023 Published online : 12 March 2023</p> <p><b>Keywords:</b> Democratic values, new middle class, modernization, reformistic demands, revolution.</p>	<p>Iran's 1979 revolution caused some changes in the class structure of society and led to a kind of class mobility. After the revolution, the relationship between the government and social classes formed differently based on the level of adherence of each class to the agreed values of the government. Moreover, freedom and justice-seeking slogans during the revolutionary process were a reflection of the democratic and development demands of the new middle class. Now, considering the reformistic and democratic desires of the new middle class and its role in the process of revolution, we encounter a question what changes has Iran post-revolution's middle class experienced in terms of size, demands, and interaction with the government? This article, which has been done by documentary analysis, has used two different sets of data: the economic data (consumption expenditure per capita) has been obtained from the Brookings Institute. The second type of data, including the rate of university education and white-collar workers (employment), has been obtained from Iran's statistical yearbooks and the results of the population and housing censuses for different years in Iran. The findings show that the size of the new middle class has increased which is an outcome of the renovation of the war-torn country, the reforms pursued by the Hashemi Rafsanjani and Khatami states and expanding of education across the country. This new middle class has tried to pursue its demands which have been ignored by the government. This contradiction has created some challenges in the relationship between the government and the new middle class.</p>

Cite this article: Azizimehr, Kh. (2022). Analysis the state of Middle Class in Post-Revolution Iran. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 29 (2), 97-112.

## تحلیلی بر وضعیت طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب

خیام عزیزی مهر<sup>۱</sup> 

۱. گروه توسعه و سیاستگذاری اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: khazizimehr@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	انقلاب ۱۳۵۷ ایران تغییراتی را در ساختار طبقاتی جامعه ایجاد کرد و شکلی از تحرک طبقاتی را برانگیخت. به نظر می‌رسد در این فرایند، لایه‌هایی از طبقات اجتماعی اهمیت محوری‌تری برای حکومت تازه تأسیس پیدا کردند و نوع تعامل نظام حکمرانی با طبقات اجتماعی مختلف متفاوت بوده است. طبقه متوسط، بواسطهٔ تکثر درونی و کنشگری خاص خود، که در فرایند انقلاب نقش فعالی ایفا کرد، در دورهٔ پساانقلابی فراز و فرودهای خاص و نسبتاً متفاوتی را تجربه کرده است که مقاله حاضر به بررسی آن می‌پردازد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۵	در اینجا طبقه متوسط با معیارهای اقتصادی، تحصیلات، و اشتغال سنجش می‌شود و برای دستیابی به این هدف از تحلیل اسنادی استفاده شده و داده‌های موردنیاز از گزارش‌های رسمی سازمان‌ها، بویژه مرکز آمار ایران، بدست آمده‌اند.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۶/۱۷	براساس یافته‌ها حجم طبقه متوسط در ایران پساانقلاب، در ابعاد مختلف افزایش داشته که این امر محصول نوسازی پس از جنگ، اصلاحات و گسترش آموزش عالی بوده است. در این میان طبقه متوسط جدید، که دارای ارزش‌های نوگراتر است، بیش از بخش سنتی آن، که یکی از پایگاه‌های اجتماعی حاکمیت به شمار می‌رود، رشد داشته است. رشد آن از یک‌سو و بی‌توجهی به مطالبات آن از سوی دیگر تضادهایی را در رابطه بین حاکمیت و این طبقه شکل داده است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۴	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۲۱	
کلیدواژه‌ها: توسعه‌گرایی، حکومت، دموکراسی‌خواهی، طبقه متوسط، نوسازی.	

استناد: عزیزی مهر، خیام (۱۴۰۱). تحلیلی بر وضعیت طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب. مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۲۹ (۲)، ۹۷-۱۱۲.

## ۱. مقدمه

انقلاب اسلامی ایران نه تنها یک انقلاب سیاسی، بلکه انقلابی اجتماعی نیز بود، بدین معنا که در «حوزه طبقات نیز برخی تغییرات رخ داد» (فوزی و رضانی، ۱۳۸۸: ۵)؛ برای نمونه گروهی از سرمایه‌داران و افراد طبقه بالا از کشور خارج شدند؛ قشرهایی از طبقه متوسط و پایین به موقعیت قانونگذاری و پست‌های عالی‌رتبه دست پیدا کردند؛ گروهی از طبقه متوسط شاغل در بخش دولتی و نظامی جایگاه خود را در نظام اشتغال از دست دادند و برخی نیز از کشور خارج شدند؛ گروههایی از طبقه پایین توانستند به موقعیت‌های اداری و نظامی نسبتاً خوبی دست پیدا کنند و جایگاه طبقاتی خود را ارتقاء بخشند. جملگی این موارد دلالت بر تغییرات در ساختار و نظام طبقاتی ایران دارد.

در فرایند انقلاب و بلافاصله پس از پیروزی آن بر اهمیت قشرهای پایین و مستضعفان تأکید می‌شد که این تأکید و برجسته کردن آنها عملاً جامعه را به دو گروه مستضعف (طبقه پایین) و مستکبر (طبقه بالا) تقسیم می‌کرد و معمولاً «از این دوگانه به نیت برتری یک طبقه بر طبقه دیگر استفاده می‌شد» (سعیدی، ۲۰۰۱: ۲۲۳) که طبقه برتر همان طبقه مستضعف بود. نظام سیاسی جدید در یک اقدام عملی به منظور «پاسخ به مطالبات گروه اجتماعی اصلی در انقلاب، یعنی مستضعفان، بنیاد مستضعفان را تأسیس کرد تا کمک به این مردم را سازمان‌دهی کند» (کمالی، ۱۳۸۱: ۲۲۷). از آنجا که رهبران حکومت جدید دارای ارزش‌ها و تمایلات سنتی بودند، برای تحکیم، تقویت و تداوم این ارزش‌ها، نیاز بود که پایه‌های اجتماعی حاکمیت بر گروه‌هایی استوار شود که پای‌بندی بیشتری به حفظ آن ارزش‌ها داشته باشند. با توجه به عدم نگرش مثبت برخی از نیروهای انقلابی نسبت به طبقه ثروتمند و بالا و نیز طبقه متوسط جدید که دارای ارزش‌های نوگرا و تاحدودی متمایل به غرب بود، بهترین گزینه همان طبقات پایین و بخش سنتی طبقه متوسط بود که هم در جریان انقلاب فعال و هم به ارزش‌های سنتی پایبندتر بودند<sup>۱</sup>. لذا، بین این دو (حاکمیت و بخش سنتی جامعه) شکلی از تعامل برقرار شد که محور آن دفاع و حمایت از ارزش‌های مورد توافق انقلاب بود. اما به نظر می‌رسد بخش‌های مدرن‌تر جامعه و طبقه متوسط جدید در این تعامل فاقد جایگاه برجسته‌ای بوده است.

همچنین، وجود شعارهای مرتبط با عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی در جریان انقلاب بازتاب ارزش‌های توسعه‌گرایانه و دموکراتیک طبقه متوسط، بویژه متوسط جدید، و نقش‌آفرینی آن در فرایند انقلاب بود. با توجه به تمایلات اصلاح‌طلبانه و دموکراسی‌خواهی طبقه متوسط و نقش‌آفرینی این طبقه در فرایند انقلاب و تثبیت آن از یک طرف، و فقدان جایگاه مناسب آن در تعامل بین نظام حکمرانی و جامعه، اکنون با این پرسش مواجه هستیم که در دوران پس از انقلاب چه تغییراتی، به‌لحاظ اندازه، ارزش‌ها و تعامل با حاکمیت برای این طبقه رخ داده است؟ در این مقاله سعی می‌شود به این پرسش‌ها پرداخته شود.

## ۲. روش‌شناسی و داده‌های پژوهش

در این مقاله که با روش تحلیل اسنادی انجام شده، برای سنجش طبقه متوسط از سه دسته داده استفاده شده است: دسته اول داده‌هایی است که برای اندازه‌گیری اقتصادی طبقه متوسط به کار گرفته شده‌اند و از مؤسسه بروکینگز دریافت شد<sup>۲</sup>. این داده‌ها توسط هومی خرس (۲۰۱۰) گردآوری شده و شامل مصرف سرانه افراد است که از داده‌های پیمایش هزینه خانوار و حساب‌های ملی بدست

۱ برای نمونه، براساس یافته‌های موج اول پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۷۹)، ۸۴٫۵ درصد از کسانی که خود را متعلق به طبقه پایین می‌دانستند، به میزان زیادی با «ایده برقراری حکومت اسلامی در سراسر جهان» موافق بودند

۲ داده‌های خام مربوط به سنجش طبقه متوسط جهانی در سایت زیر قابل دسترس است:

<https://www.brookings.edu/interactives/development-aid-and-governance-indicators-dagi/>

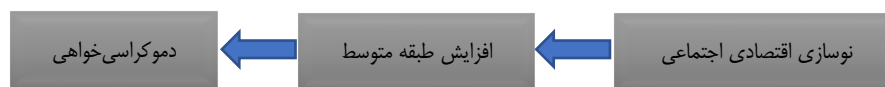
آمده‌اند. داده‌های مربوط به اشتغال و تحصیلات دانشگاهی نیز از سال‌نامه‌های آماری و نتایج سرشماری‌های مختلف (برای سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵) بدست آمده که در سایت مرکز آمار ایران قابل دسترسی هستند.<sup>۱</sup>

### ۳. مرور ادبیات

#### ۳-۱- نوسازی، طبقه متوسط و دموکراسی خواهی

در ادبیات مربوط به رابطه بین طبقه متوسط با دموکراسی و توسعه می‌توان دو رویکرد کلی را از هم تفکیک کرد شامل رویکرد تک‌خطی و رویکرد مشروط<sup>۲</sup> (چن و لو<sup>۳</sup>، ۲۰۱۱). مطابق با رویکرد تک‌خطی، با تأکید بر رابطه خطی بین نوسازی اقتصادی و سیاسی، «وقتی نوسازی در یک جامعه گسترش یابد، سطوح درآمد افراد، آموزش و تحرک اجتماعی اقتصادی آنها، و ارج نهادن به آزادی به طور چشم‌گیری افزایش می‌یابد» (همان: ۷۰۵). افزایش این ویژگی‌ها به معنای گسترش لایه‌های میانی جامعه، یا همان طبقه متوسط و ارج نهادن به آزادی هم از مظاهر دموکراسی خواهی است. لی<sup>۴</sup> (۲۰۰۶) مدعی است که با تداوم رشد اقتصادی نه تنها اندازه طبقه متوسط افزایش می‌یابد، بلکه نگرش‌های سیاسی آن تغییر می‌یابد و نقش مهمی در تلاش برای تحقق دموکراسی ایفا می‌کند.

بر مبنای این استدلال «افزایش طبقه متوسط به طور چشم‌گیری این خصیصه‌ها [ی مرتبط با دموکراسی] را تجسم می‌بخشد [و به-عنوان] مهم‌ترین حقیقت جنبش دموکراتیزاسیون» (چن و لو، ۲۰۱۱: ۷۰۵؛ به نقل از هاتوری<sup>۵</sup> و دیگران، ۲۰۰۳: ۳۰-۱۲۹) عمل می‌کند. برخلاف افراد طبقه بالا، که واجد منابع اقتصادی فراوان و پیوندهای کلاسیکالیستی نزدیکی با نخبگان سیاسی هستند، افراد طبقه متوسط منابع اقتصادی محدود دارند و فاقد ارتباط با حامیان قدرتمند در حکومت هستند. بنابراین، طبقه متوسط به دور از نفع شخصی، از یک سیستم دموکراتیک حمایت می‌کند که در آن احتمالاً مالکیت خصوصی و حقوق شخصی افراد (هرچند به صورت اندک) به بهترین شکل از تجاوز بالقوه حکومت و طبقه بالا در امان بماند (همان: ۷۰۶؛ به نقل از گلاسمان<sup>۶</sup>، ۱۹۹۵، ۱۹۹۷). همچنین، برخی از پژوهشگران از دیدگاه رفتارگرایی اجتماعی مدعی‌اند که افراد طبقه متوسط، در مقایسه با طبقه پایین، به دلیل برخورداری از وقت آزاد و تحصیلات کافی، که آنها را قادر به درک و مشارکت کارآمد در امور عمومی می‌کند، گرایش به دموکراسی دارند (همان: ۷۰۶؛ به نقل از میلز<sup>۷</sup>، ۱۹۵۳ و لین<sup>۸</sup>، ۱۹۵۹). رابطه خطی بین نوسازی، طبقه متوسط و دموکراسی خواهی بیشتر در کشورهایی دیده می‌شود که هنوز دموکراسی در آنها تثبیت نشده است. اما در کشورهایی که دموکراسی در آنها ریشه گرفته است، گسترش طبقه متوسط منجر به تقویت و تحکیم نهادهای دموکراسی می‌شود. این فرایند را می‌توان به شکل زیر نمایش داد:



شکل ۱: رابطه بین نوسازی اقتصادی، طبقه متوسط و دموکراسی در کشورهای غیردموکراتیک

<sup>۱</sup> <https://www.amar.org.ir/> سرشماری عمومی-نفوس-و-مسکن/نتایج-سرشماری

2 Unilinear and contingent approaches

3 Chen and Lu

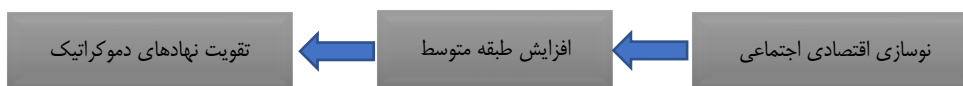
4 Li

5 Hattori

6 Glassman

7 Mills

8 Lane



شکل ۲: رابطه بین نوسازی اقتصادی، طبقه متوسط و دموکراسی در کشورهای دموکراتیک

در مقابل، رویکرد مشروط مدعی است که «جهت‌گیری طبقه متوسط به سمت دموکراسی مشروط به برخی شرایط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی-اجتماعی برجسته [...] شامل وابستگی طبقه متوسط به (یا استقلال از) دولت، بهزیستی اجتماعی اقتصادی ادراک‌شده، ائتلاف سیاسی با دیگر طبقات، انسجام طبقاتی خویش [...] و ترس از بی‌ثباتی سیاسی است، اما محدود به اینها نیست» (چن و لو، ۲۰۱۱: ۷۰۶). همچنین برخی از مطالعات نشان داده‌اند که لایه‌هایی از طبقه متوسط ممکن است، با توجه به تأثیرپذیری متفاوت‌شان از شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه، «نگرش‌های متفاوتی نسبت به دموکراسی کسب کنند» (همان، ۷-۷۰۶). باید توجه داشت که شکل‌گیری ارزش‌های یادشده در یک کشور به خودی خود به معنای تحقق دموکراسی نیست؛ زیرا همان‌طور که بروس دیکسون<sup>۱</sup> (۲۰۰۳: ۱۲) استدلال می‌کند دموکراسی نتیجه طبیعی رشد اقتصادی نیست، یک فرایند سیاسی مملو از کشمکش، مذاکرات، و گاهی اوقات شکست است» (چن و لو، ۲۰۱۱: ۷۰۶). به واقعیت پیوستن تمایلات اصلاح‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه در یک جامعه تابع شرایط سیاسی و اقتصادی موجود است و موانع متعددی بر سر راه تحقق آن وجود دارد که از جمله آنها واکنش نظام سیاسی موجود به آنها است. در صورتی که واکنش نظام سیاسی حاکم به آنها منفی باشد، تعامل مناسب بین نظام حکمرانی و نیروهای اجتماعی دموکراسی‌خواه شکل نگیرد، و شرایط لازم برای محقق شدن‌شان فراهم نشود، گسترش این ارزش‌ها و تمایلات می‌تواند تعارض بین حاکمیت و حاملان آنها، که عمدتاً طبقه متوسط، بویژه متوسط جدید، است، را شکل دهد.

### ۳-۲- طبقه متوسط؛ فراتر از معیارهای اقتصادی

طبقه متوسط اشاره به افرادی دارد که در سلسله مراتب اجتماعی اقتصادی یک جامعه بین ثروتمندان و فقرا قرار دارند. اما تعریف و معیار ثروتمند، فقیر و متوسط بودن محل مناقشه است؛ زیرا اینها مفاهیمی کش‌دار هستند که به سادگی نمی‌شود آنها را اندازه‌گیری کرد و همان‌طور که لوی<sup>۲</sup> (۲۰۰۲) اشاره می‌کند سنجش طبقه متوسط به خاطر مبهم بودن مفهوم آن دشوار است و معیارهای سنجش در میان کاربران آن ثابت نیست (آیسن‌هائور<sup>۳</sup>، ۲۰۰۸: ۱۰۴). ابهام در سنجش باعث شده طبقه متوسط تبدیل به اصطلاحی شود که «هرچند به کرات مورد استفاده قرار می‌گیرد، [اما] به‌خاطر فقدان یک تعریف علمی روشن، کاملاً دقیق تعریف نشود. در مراحل مختلف توسعه تاریخی و اقتصادی، معانی متفاوتی بر آن نهاده شده، و بنابراین، کارکردهای مختلفی به طبقه متوسط نسبت داده شده است» (آوراموفا و مالیوا<sup>۴</sup>، ۲۰۱۵: ۳۰۷).

وجود معیارهای مختلف در تعریف طبقه متوسط بیانگر این است که «این طبقه نه یک گروه هم‌سان، بلکه گروه نامتجانسی است که رفتارهای متنوع و ترکیبی دارد و به معنای دقیق کلمه، یک طبقه متوسط وجود ندارد، بلکه چندین طبقه متوسط یا چندین بخش در درون یک طبقه متوسط بزرگتر وجود دارد» (لی، ۲۰۰۶: ۷۱). برای پوشش دادن این عدم تجانس لازم است از معیارهای مناسبی استفاده شود که بتواند قشرهای میانی را به روشنی شناسایی و تمایز آنها را با طبقات بالا و پایین مشخص کند.

1 Dickson

2 Levy

3 Eisenhauer

4 Avraamova & Maleva

به همین خاطر از معیارهای متعدد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی برای تعریف لایه‌های میانی استفاده می‌شود. لذا، باید بین نگاه اقتصادی و نگاه جامعه‌شناختی برای شناسایی طبقه تمایز قایل شد. رویکرد اقتصاد با معیارهایی از قبیل درآمد، مصرف یا اشتغال سعی در شناسایی لایه‌های میانی جامعه دارد ولی رویکرد جامعه‌شناختی مواردی از قبیل تحصیلات، ارزش‌ها، نگرش‌ها، و سبک زندگی را نیز لحاظ کند.

در رویکرد اقتصادی عمدتاً از درآمد/مصرف، به دو شکل مطلق یا نسبی، برای سنجش طبقه متوسط استفاده می‌شود. کسانی که از رویکرد نسبی استفاده کرده‌اند، طبقه متوسط را معمولاً به‌عنوان افرادی که جایگاه میانه‌ای در توزیع درآمدی اشغال کرده‌اند تعریف می‌کنند (ویسیج و پوسل<sup>۱</sup>، ۲۰۱۳: ۱۵۰). ایسترلی<sup>۲</sup> (۲۰۰۰)، بیردسال، گراهام و پتیناتو<sup>۳</sup> (۲۰۰۰) با اتخاذ رویکرد نسبی، افراد بین درصد بیستم تا هشتادم توزیع مصرف و [دارای] به ترتیب بین ۰/۷۵ و ۱/۲۵ برابر متوسط درآمد سرانه را به‌عنوان طبقه متوسط تعریف می‌کنند (خرس و گرتز<sup>۴</sup>، ۲۰۱۰: ۳). راش<sup>۵</sup> سنجه‌های نسبی، از قبیل ۶۰ درصد متوسط توزیع درآمدی یا ۱۲۵-۷۴ درصد میانه، را برای شناسایی طبقه متوسط در کشورهای با درآمد بالا سودمند می‌داند، جایی که درآمد میانه خیلی بالاتر از خط فقر مطلق قرار دارد (راش، ۲۰۱۵: ۲). کاوس‌گیل<sup>۶</sup> (۲۰۱۳) نیز طبقه متوسط را به‌عنوان خانوارهایی که حداقل ۳۰ درصد کل درآمد خانوار را برای مصرف دلخواه<sup>۷</sup> دارند در نظر می‌گیرد (اونر و گانگوردو<sup>۸</sup>، ۲۰۱۶: ۶۶۹).

در مقابل، رویکرد مطلق در سنجش طبقه متوسط بر یک میزان مشخص از درآمد یا هزینه تأکید می‌کند. بهاللا<sup>۹</sup> (۲۰۱۰) با اتخاذ رویکردی مطلق «کسانی را که دارای درآمد سالانه بالای ۳۹۰۰ دلار در قدرت خرید برابر هستند به‌عنوان طبقه متوسط تعریف می‌کند. براساس برآورد بانرجی و دفلو<sup>۱۰</sup> (۲۰۰۸)، با استفاده از دو سنجه مطلق برای سنجش طبقه متوسط بالا و پایین در کشورهای در حال توسعه، کسانی که روزانه بین ۲ تا ۴ دلار هزینه دارند جز طبقه متوسط پایین و کسانی که در روز بین ۶ تا ۱۰ دلار هزینه می‌کنند جز طبقه متوسط بالا محسوب می‌شوند. بانک جهانی (۲۰۰۷) نیز با استفاده از رویکرد مطلق اعضای طبقه متوسط را کسانی تعریف می‌کند که «درآمد آنها در بین سطح میانگین در برزیل و ایتالیا، یا ۴۰۰۰ تا ۱۷۰۰۰ دلار آمریکا در سال ۲۰۰۰ در قدرت خرید برابر قرار می‌گیرد» (خرس، ۲۰۱۰: ۱۱). در این میان یکی از مهم‌ترین مطالعات در شناسایی طبقه متوسط مربوط به خرس است که دست به برآورد طبقه متوسط جهانی زده و از یافته‌های وی در پژوهش‌های دیگری (از جمله اونر و گانگوردو، ۲۰۱۶: خرس و گرتز، ۲۰۱۰) استفاده شده است. او طبقه متوسط جهانی را شامل خانوارهایی می‌داند که روزانه بین ۱۰ تا ۱۰۰ دلار آمریکا به ازای هر فرد در قدرت خرید برابر برای سال ۲۰۰۵ هزینه می‌کنند<sup>۱۱</sup> (خرس، ۲۰۱۰: ۱۲).

- 1 Visage and Posel
- 2 Easterly
- 3 Pettinato
- 4 Kharas and Gertz
- 5 Rebecca Rasch
- 6 Cavousgil
- 7 discretionary consumption
- 8 Uner and Gungordu
- 9 Bhalla
- 10 Banerjee and Duflo

۱۱ کرانه پایین این میزان بر مبنای میانگین خط فقر در ایتالیا و پرتغال، به عنوان دو کشور اروپایی توسعه‌یافته دارای دقیق‌ترین تعریف از فقر انتخاب شده است. خط فقر برای یک خانوار چهار نفره در این کشورها ۱۴۵۳۳ دلار آمریکا در قدرت خرید برابر با سال ۲۰۰۵ است. کرانه بالا نیز براساس دو برابر میانه درآمد در لوکزامبورگ، به عنوان ثروتمندترین کشور پیشرفته برآورد شده است. شاید انتخاب این معیار، همان‌طور که خود خرس نیز اشاره می‌کند، تا حدودی دلخواهانه به نظر برسد و اینکه می‌توان آن را به شیوه‌های مختلف تعریف کرد، اما روند نتایج مشابه خواهد بود (خرس، ۲۰۱۰: ۱۲).

باوجود تلاش این دو رویکرد برای تعریف طبقه متوسط، باید اشاره کرد که تعریف طبقه متوسط بر مبنای رویکرد نسبی با مشکل بی‌توجهی به خط فقر مواجه است. زیرا این امکان وجود دارد که کسانی به‌طور نسبی در طبقه متوسط قرار گیرند، اما در زیر خط فقر قرار داشته باشند. در حالیکه از جمله ویژگی‌های طبقه متوسط توانایی آنان در برآوردن نیازهای معیشتی بالاتر از خط فقر است و یکی از تفاوت‌های آن با طبقه پایین این است که «طبقه متوسط اغلب به عنوان قشرهای اجتماعی که وضعیت اقتصادی اجتماعی بهتری دارند تعریف می‌شود» (لی، ۲۰۰۶: ۷۱). این دسته کسانی هستند که «با خیال راحت از در معرض ریسک فقیر بودن دور هستند» (آتکینسون و براندولینی<sup>۱</sup>، ۲۰۱۳). لذا، این رویکرد نیز فاقد کفایت لازم برای تعریف طبقه متوسط است.

همچنین، طبقه متوسط گروهی یکپارچه و متجانس نیست، بلکه قشرها و لایه‌های مختلفی در حد واسط طبقه بالا و پایین هستند و به‌تعبیری نمی‌توان از یک طبقه واحد سخن گفت. تعریف اقتصادی به‌تنهایی قادر به تشخیص این تفاوت‌ها نیست. معیارهای اقتصادی سنجش طبقه متوسط به‌نوعی ساده‌سازی پیچیدگی‌های درونی این طبقه است، بدین معنا که تمام تفاوت‌های نگرشی، ارزشی، انگیزشی، و سبک زندگی آنها را به تفاوت در میزان درآمد یا مصرف فرو می‌کاهد. بنابراین، سنجش و اندازه‌گیری طبقه به‌طور اعم، و طبقه متوسط به‌طور اخص، نیازمند معیارهایی فراتر از درآمد و هزینه (مصرف) است؛ بویژه زمانی که خواسته باشیم تغییر و تحولات این طبقه را طی زمان و براساس تغییرات اجتماعی سیاسی رخ داده بررسی کنیم. همچنین زمانی که لازم باشد بین بخش سنتی و جدید طبقه متوسط تمایز قایل شد، معیار صرفاً اقتصادی خیلی راهگشا نیست؛ زیرا مهم‌ترین مشخصه طبقه اجتماعی جدید تحصیلات و جایگاه‌های شغلی (بویژه مشاغل دولتی و یقه سفید) است.

در واقع، سنجش طبقه متوسط پیچیده‌تر از این است که تنها با یک معیار آن را اندازه‌گیری کرد؛ چرا که «طبقه صرفاً یک سؤال از درآمد و ثروت نیست [...] درآمد فقط یک متغیر در معادله طبقاتی است، و تفاوت‌های طبقه را به‌طور کامل توضیح نمی‌دهد» (زند، ۱۹۹۶: ۴). بانرجی و دوفلو (۲۰۰۸) اشاره می‌کنند که با سنجش طبقه براساس معیار درآمد (روزانه ۲ دلار آمریکا در قدرت خرید برابر) تفاوت زیادی بین طبقه متوسط و فقیر از نظر اشتغال، حرفه و آموزش باقی نمی‌ماند (راش، ۲۰۱۵: ۳). اونر و گانگوردو (۲۰۱۶: ۶۷۰) در شناسایی طبقه متوسط جدید در ترکیه معتقدند که این طبقه نمایانگر چیزی بیش از گروهی از مصرف‌کنندگان با درآمد قابل تصرف است. بنابراین، با وجودی که سنجش اقتصادی طبقه متوسط مهم‌ترین بعد تفکیک این طبقه را ارائه می‌کند، اما به تنهایی برای شناسایی طبقه متوسط کافی نیست، زیرا این شیوه فقط گروه‌های مختلف درآمدی یا مصرفی را تفکیک می‌کند و چیزی از تمایزات در اشتغال، تحصیلات، سبک زندگی، ارزش‌ها، خواسته‌ها و ترجیحات آنها را بدست نمی‌دهد.

فوکویاما<sup>۳</sup> (۲۰۱۳) اشاره می‌کند که بهتر است طبقه متوسط را بر مبنای آموزش، اشتغال و مالکیت دارایی دسته‌بندی کرد (اونر و گانگوردو، ۲۰۱۶: ۶۶۹). لی، با استفاده از معیار اشتغال، طبقه متوسط در چین را شامل کسانی می‌داند که «شغل‌شان در درجه اول با ماهیت خدماتی در نظر گرفته می‌شود، از قبیل متخصصان یقه سفید، روشنفکران، کارآفرینان خصوصی، و مدیران رده میانی» (لی، ۲۰۰۶: ۷۱). بانرجی و دوفلو (۲۰۰۸) داشتن یک شغل تمام وقت و با درآمد خوب را بزرگترین تفاوت بین فقیر و طبقه متوسط می‌دانند (راش، ۲۰۱۵: ۷). لوک وود (۱۹۵۸: ۱۲) با استفاده از مفهوم اشتغال پیشنهاد می‌کند که طبقه با سه دسته عوامل مشخص می‌شود شامل شرایط بازاری<sup>۴</sup>، موقعیت کاری، و شرایط منزلتی<sup>۵</sup> (واکوانت<sup>۱</sup>، ۱۹۹۱: ۴۸). مارجینین<sup>۲</sup> برای برآورد طبقه متوسط رومانی

1 Atkinson &amp; Brandolini

2 Rasch

3 Fukuyama

۴ شامل منبع و میزان درآمد، درجه امنیت شغلی، و فرصت برای تحرک شغلی رو به بالا  
 ۵ شرایط منزلتی (status situation) با ایستادن در سلسله مراتب پرستیژ تعریف می‌شود

جمعیت شاغل را در نظر می‌گیرد و تحلیل خود را با دو شاخص مرجع شروع می‌کند: حداقل آموزش دبیرستانی و مدیریت و فعالیت‌های اجرایی غیربیدی (مارجینین، ۲۰۱۵: ۸۹-۷۸۸). ماخکاموف<sup>۳</sup> (۲۰۱۵: ۳۲۹-۳۱) بر این نظر است که اعضای طبقه متوسط براساس شرایط کاری، نوع استخدام، فعالیت حرفه‌ای، موقعیت در بازار کار، و جایگاه‌های شغلی با هم متفاوت هستند و دارای منابع فرهنگی در حوزه آموزش و دانش و نیز سبک زندگی و مصرف خاص خود است. وی همچنین معیار سطح آموزش را برای شناسایی طبقات مهم می‌شمرد. باوجوداین، تعریف طبقه بر مبنای اشتغال، هر چند به تنهایی معیار مناسبی برای تفکیک طبقاتی نیست، اما، همان‌طور که سی‌رایت میلز طبقه متوسط جدید (شامل کارکنان اداری و دفتری) را بر مبنای نوع اشتغال از طبقه متوسط سنتی تفکیک می‌کند، به‌عنوان معیاری برای تفکیک درونی طبقه متوسط (سنتی و جدید) راه‌گشاست. می‌توان مدعی شد که با توجه به ماهیت نامتجانس و چندبعدی طبقه متوسط، هم‌سو با این بحث‌های اخیر به کارگیری متغیرهای چندگانه برای شناسایی آن تصویر بهتری از تنوع اعضای این طبقه بدست می‌دهد.

بدین ترتیب، برای بررسی دقیق‌تر طبقه متوسط لازم است که از ابعاد اقتصادی (درآمد، مصرف، شغل و دارایی) فراتر رفت و متغیرهای اجتماعی را نیز مدنظر قرار داد، بویژه در جایی که اثرگذاری این طبقه و ارتباط آن با تغییرات سیاسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این مبنای است که در جامعه‌شناسی، طبقه با استفاده از طیف گسترده‌ای از شاخص‌ها (و در ترکیبات متفاوتی) از قبیل سنجه‌های درآمد، دارایی‌های خانوار، سطح تحصیلات و شغل مورد سنجش قرار گرفته است (ویسیج، ۲۰۱۵: ۴؛ پرسمان<sup>۴</sup>، ۲۰۰۷؛ بیردسال<sup>۵</sup>، ۲۰۱۰؛ اتکینسون و براندولینی، ۲۰۱۳). به‌عبارت دیگر، «جامعه‌شناسان معمولاً از فهرست گسترده‌ای از ویژگی‌ها برای توصیف گروه‌های اجتماعی اقتصادی مختلف استفاده می‌کنند [...] شامل آموزش، اشتغال، ثروت، اعتقادات شخصی، و پس‌زمینه و ریشه خانوادگی باشد» (آیسن‌هاور، ۲۰۰۸: ۱۰۴). در واقع، اندیشمندان علوم اجتماعی طبقه متوسط را به‌عنوان ترکیبی از ارزش‌ها، انتظارات، تمایلات، و نیز سطوح درآمدی تبیین کرده‌اند.

در اینجا طبقه متوسط با سه معیار درآمد، اشتغال و آموزش سنجش شده است. در معیار درآمد از برآوردهای خرس (۲۰۱۰) استفاده شده که طبقه متوسط را شامل افرادی می‌داند با سرانه مصرف روزانه بین ۱۰ تا ۱۰۰ دلار آمریکا در قدرت خرید برابر در سال ۲۰۰۵. استفاده از این رویکرد بدین خاطر است که هم مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و هم داده‌هایی را برای سال‌های مختلف تهیه کرده و در دسترس است که با استفاده از آنها می‌توان تغییرات اندازه طبقه متوسط را در طول زمان نشان داد. برای تفکیک طبقه متوسط جدید از سنتی از معیار اشتغال استفاده شده که بر مبنای آن کسانی که در مشاغل یقه سفید فعالیت دارند به‌عنوان طبقه متوسط جدید محسوب می‌شوند علاوه‌براین، بیل (۱۳۸۷) معتقد است که افراد تحصیل کرده مرکز ثقل طبقه متوسط در ایران هستند. به همین خاطر، در اینجا نیز، کسانی که دارای تحصیلات دانشگاهی هستند، به‌عنوان طبقه متوسط فرهنگی در نظر گرفته شده‌اند.

## ۴. یافته‌های پژوهش

### ۴-۱- طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب

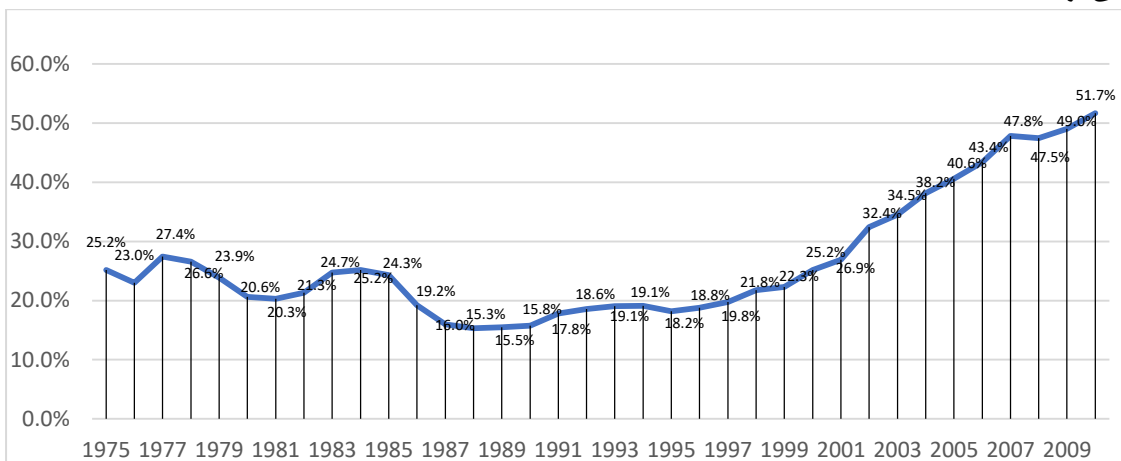
طبقه متوسط در ایران بعد از انقلاب، با هر معیاری که خواسته باشیم آن را مورد سنجش قرار دهیم، روند رو به رشدی داشته است. در اینجا تغییرات اندازه آن با سه معیار بررسی می‌شود که در ادامه وضعیت آنها به تفکیک ارائه می‌شود.

1 Wacquant  
2 Marginean  
3 Makhkamova  
4 Pressman  
5 Birdsall



**طبقه متوسط با معیار درآمد:** برآورد هومی خرس برای ایران نشان می‌دهد که طبقه متوسط در ایران از دوران پس از جنگ با عراق روند رو به رشدی داشته است. در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برابر با ۲۶٫۶ درصد بود که در سال اول پس از پیروزی انقلاب، اندازه این طبقه با کاهش ۲/۷ درصدی به ۲۳/۹ درصد و در سال بعد ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) نیز به ۲۰/۳ درصد کاهش یافت که ناشی از شرایط انقلابی کشور بود. در سال‌های متعاقب، به‌رغم آغاز جنگ با عراق، اندازه این طبقه به‌صورت ملایم رو به افزایش گذاشت. ولی در سال ۱۳۶۴ با افت شدید درآمدهای نفتی و بحران اقتصادی کشور اندازه آن بار دیگر کاهش یافت تا اینکه در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به ۱۵/۳ درصد، یعنی کمترین میزان آن در دوران بعد از انقلاب، رسید تا در دهه اول دوره پس از انقلاب کاهش ۴۲٫۵ درصدی را تجربه کرده باشد.

با پایان یافتن جنگ، رشد درآمدهای نفتی و آغاز سیاست‌های نوسازی و بازسازی کشور اندازه طبقه متوسط، با شیئی ملایم، رو به فزونی گذاشت که تا پایان دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی حجم آن به ۱۹/۸ درصد جمعیت کشور رسید. اقدامات مربوط به بازسازی و نوسازی کشور و شروع گسترش آموزش عالی در کشور زمینه را برای رشد طبقه متوسط فراهم کرد، از طرف دیگر تورم شدید هم عامل منفی در رشد این طبقه بود. اما، مجموعه سیاست‌ها و اقدامات این دوره نمایان‌گر گسترش اندازه طبقه متوسط در سال‌های آتی بود.



شکل ۳: روند تغییرات اندازه طبقه متوسط بر مبنای معیار درآمدی در ایران بعد از انقلاب

منبع داده‌ها: مؤسسه بروکینگز (۲۰۱۰). داده‌های مربوط به سنجش طبقه متوسط جهان.

با روی کار آمدن دولت اصلاحات فرصت مناسبی برای گسترش طبقه متوسط فراهم شد؛ چرا که سیاست‌های آن در راستای تقویت جامعه مدنی بود و رویکرد مثبتی نسبت به گسترش طبقه متوسط، به‌لحاظ اندازه و ارزش‌های آن، اتخاذ کرد و در عین حال تلاش داشت اندازه و قدرت کنشگری این طبقه، بویژه بخش جدید آن، را تقویت کند. در این دوران اندازه طبقه متوسط بیش از دو برابر شد و در پایان دولت خاتمی به ۴۰/۶ درصد رسید. این امر ناشی از آغاز روند نوسازی در دوره پیش از او و ثبات اقتصادی ایران در این دوره بود که، به‌رغم پایین بودن درآمدهای نفتی در ابتدای این دوره، توانست نرخ تورم و بیکاری را کاهش دهد و میانگین رشد اقتصادی ۹/۴ درصد را تجربه کند، که به‌لحاظ نظری عوامل مناسبی برای گسترش طبقه متوسط محسوب می‌شوند. دوران پس از اصلاحات قیمت نفت به یکباره افزایش چند برابری یافت و این فرصت فراهم شد که سطح زندگی همه طبقات افزایش یابد و بر حجم طبقه متوسط افزوده شود. طی ۵ سال، بعد از خاتمی، با وجود کاهش رشد اقتصادی ایران اندازه این طبقه به ۴۹ درصد رسید

که نشان از افزایش حدوداً ۸/۵ درصدی دارد و این امر محصول رشد اقتصادی، نوسازی و افزایش درآمدهای جامعه است. اما در این سال‌ها در کنار تغییرات کمی، شاهد تغییرات کیفی نیز در این طبقه هستیم که مهم‌ترین مشخصه آن کاهش حجم طبقه متوسط سنتی است، در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود.

**طبقه متوسط فرهنگی (با معیار تحصیلات):** در این مقاله دانش‌آموختگان دانشگاهی به‌عنوان طبقه متوسط فرهنگی در نظر گرفته شده‌اند. همانند طبقه متوسط اقتصادی، طبقه متوسط فرهنگی در ایران بعد از انقلاب نیز رشد چشم‌گیری داشته است؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۳۵۵، که آخرین سرشماری ایران پیش از انقلاب انجام شد، تنها ۱/۸۴ درصد از جمعیت ۲۰ سال به بالای<sup>۱</sup> کشور دارای مدرک دانشگاهی (طبقه متوسط فرهنگی) بودند، در حالیکه این رقم برای سال ۱۳۹۵ برابر با ۱۷/۴۴ درصد است. طی ۴۰ سال، از ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵ حجم این طبقه بیش از ۳۴ برابر و نسبت آن ۹/۴۷ برابر شده است. افزایش سهم دانش‌آموختگان در ایران بعد از انقلاب، به معنای شکل‌گیری طبقه متوسط فرهنگی و افزایش و تقویت طبقه متوسط جدید است؛ زیرا طبقه متوسط جدید، به تعبیر سی‌رایت میلز، همان کارکنان یقه سفید هستند که در مشاغل دولتی، اداری و تخصصی فعالیت دارند.

رشد این بخش از طبقه متوسط مدیون سیاست‌هایی است که دولت‌ها در ایران، بویژه بعد از دوران جنگ در پیش گرفتند. ضرورت توسعه و نیاز به نیروی انسانی ماهر و متخصص سبب شد که گسترش آموزش عالی در دستور کار قرار گیرد. پیامد این امر افزایش نیروی تحصیل‌کرده‌ای بود که به طبقه متوسط جدید پیوستند، هرچند بخشی از این نیرو به‌خاطر محدودیت‌های مختلف از جمله جذب در بازار کار ایران، تاکنون نتوانسته است جایگاه واقعی خویش را بدست آورد. همچنین، عدم شایسته‌سالاری و شفافیت در سیستم جذب مشاغل یقه سفید، که جایگاه اصلی طبقه متوسط جدید است، از روشنی افق پیش‌روی آنها کاسته است. در کنار این موارد، محدودیت‌های حاکم بر فضای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور به همراه ایدئولوژی رسمی حاکمیت سبب شده که این قشر نتواند خواسته‌های خویش را محقق کند. درواقع، این طبقه همواره سعی کرده بر این محدودیت‌ها فایق آید و سلطه فرهنگی حاکمیت را به چالش بکشد؛ زیرا تمایل ندارد تنها مصرف‌کننده تولیدات فرهنگی رسمی از جانب حاکمیت باشد و زندگی خود را در چارچوب تعریف شده از سوی حاکمیت محدود کند. لذا نوعی نارضایتی و سرخوردگی در بین آنان قابل مشاهده است. براین اساس، رشد طبقه متوسط فرهنگی از یک طرف و بی‌توجهی نسبی به خواسته‌های آنها (اشتغال‌زایی مناسب، ایجاد فضای فرهنگی و سیاسی با نشاط و توسعه اجتماعی) نوعی شکاف بین نظام سیاسی حاکم و ایدئولوژی مورد نظر آن با این قشر ایجاد کرده است.

جدول ۱: تعداد و درصد دانش‌آموختگان دانشگاهی در ایران بعد از انقلاب به تفکیک مدرک تحصیلی

سال	تعداد کل فارغ‌التحصیلان	جمعیت ۲۰ سال به بالا	درصد	کاردانی	کارشناسی	ارشد و دکتری حرفه‌ای	دکتری تخصصی
۱۳۵۵	۲۸۲۸۴۸	۱۵۰۹۸۶۹۰	۱/۸۴	۷۳۷۴۹	۱۴۷۹۹۹	۲۸۹۴۶	۲۵۱۲۹
۱۳۶۵	۵۸۷۸۹۴	۲۱۷۷۸۷۹۱	۲/۷۰	۲۴۴۳۷۷	۲۶۴۵۵۵	۴۱۶۷۵	۳۷۱۹۰
۱۳۷۵	۱۵۰۰۸۰۷	۲۹۲۱۴۳۹۶	۵/۱۴	۵۸۹۵۵۶	۷۵۶۵۶۲	۹۱۳۵۲	۶۳۲۹۶
۱۳۸۵	۴۳۳۰۸۵۰	۴۴۰۸۷۳۹۲	۹/۸۲	۱۴۳۶۳۹۰	۲۴۹۱۲۹۶	۳۲۶۴۶۷	۶۲۸۴۴
۱۳۹۰	۶۳۶۱۲۹۱	۵۰۹۸۰۸۴۸	۱۲/۴۸	۱۹۰۳۵۴۸	۳۷۸۶۱۵۳	۵۷۷۲۶۰	۹۳۶۱۲
۱۳۹۵	۹۶۳۸۸۵۳	۵۵۲۷۴۶۰۸	۱۷/۴۴	۳۳۷۹۱۶۵	۵۸۲۰۳۴۲	۱۲۹۱۳۸۴	۱۴۷۹۶۲

منبع: نتایج سرشماری سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۵

۱- به این دلیل نسبت به ۲۰ سال به بالا در نظر گرفته شده که حداقل سن لازم برای دریافت پایین‌ترین مدرک دانشگاهی در ایران (کاردانی) ۲۰ سال است.  
 ۲- به این خاطر ۱۳۹۵ سال پایانی این بررسی در نظر گرفته شده که آخرین داده‌های در دسترس مربوط به سرشماری ۱۳۹۵ است.

**طبقه متوسط جدید (با معیار نوع اشتغال):** اندازه طبقه متوسط جدید، که با نوع اشتغال اندازه‌گیری می‌شود، در ایران از ۱۱/۳۸ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۱۸/۴۶ درصد در سال ۱۳۹۰ رسید؛ بیشترین میزان مربوط به سال ۱۳۸۵ با ۱۹/۱۸ درصد بود که بیشترین حجم این طبقه در سال‌های پس از انقلاب بوده است. البته در سال‌های بعد از ۱۳۸۵ بواسطه سیاست‌های احمدی‌نژاد حجم این طبقه کاهش یافت. در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی تعداد زیادی از طبقه متوسط جدید ناشی از سیاست‌های انقلابی حکومت تازه تأسیس جدید از دایره این طبقه خارج شده و نیروهایی تازه وارد به این طبقه پیوستند، یعنی نوعی جابجایی کیفی در این طبقه رخ داد. این نیروها کسانی هستند که در سال‌های بعد به مقام قانونگذاری و مدیریت عالی‌رتبه دست پیدا کرده‌اند. اما گروه‌هایی که در سال‌های بعد به طبقه متوسط جدید پیوستند از همان فرصت‌های دسته‌قبلی برخوردار نبودند. انتظار بر این بود که همانند طبقه متوسط سنتی و پایین، طبقه متوسط جدید نیز به یکی از پایگاه اصلی حاکمیت جدید تبدیل شود. اما در ادامه مسیر، سرنوشت به گونه‌ای دیگر رقم خورد و موجبات شکاف بین حاکمیت و طبقه تازه شکل‌گرفته فراهم شد؛ زیرا حاکمیت توجه کافی به خواست‌های این طبقه نشان نداده و تمایلی به لحاظ کردن ارزش‌ها و تمایلات آنها در تصمیم‌گیری‌ها نشان نداده است. طبقه متوسط جدید، چه در مقام دانشگاهیان آن زمان و چه در مقام روشنفکر یا دیگر مشاغل، نقش فراوانی در فرایند انقلاب داشتند و انتظار به حق آنها بر این بود که به یکی از بازیگران کلیدی دوران بعد از انقلاب تبدیل شود، اما این امر چندان محقق نشد.

**جدول ۲: گروه‌های عمده شغلی و طبقه متوسط جدید در ایران بعد از انقلاب**

جمع	سایر	گروه‌بندی نشده	کارگر ساده	قانونگذاران و مدیران عالی‌رتبه	طبقه متوسط جدید <sup>۱</sup>		
۸۷۹۹۴۲۰	۷۳۲۱۲۷۹	۴۴۴۱۵۷	---	۴۰۵۵۷	۹۹۳۴۲۷	تعداد	۱۳۵۵
۱۰۰/	۸۳/۲۰	۵/۰۵	---	۰/۴۶	۱۱/۲۸	درصد	
۱۱۰۴۵۹۶۲	۸۱۲۷۲۹۱	۱۴۴۲۶۷۹	---	۴۴۴۲۹	۱۴۲۱۵۶۳	تعداد	۱۳۶۵
۱۰۰	۷۳/۶۴	۱۳/۰۷	---	۰/۴۰	۱۲/۸۸	درصد	
۱۴۵۷۱۵۷۲	۸۷۶۸۷۰۶	۱۲۱۲۷۰۰	۱۹۲۰۶۸۱	۳۲۴۶۴۳	۲۳۴۸۱۴۲	تعداد	۱۳۷۵
۱۰۰	۶۰/۱۸	۸/۳۲	۱۳/۲۵	۲/۲۲	۱۶/۲	درصد	
۲۰۴۷۶۰۰۰	۱۲۲۸۲۰۰۰	۱۰۹۹۰۰۰	۲۵۶۱۰۰۰	۶۰۸۰۰۰	۳۹۲۶۰۰۰	تعداد	۱۳۸۵
۱۰۰	۵۹/۹۸	۵/۳۶	۱۲/۵۰	۲/۹۷	۱۹/۱۸	درصد	
۲۰۵۴۷۰۰۰	۱۱۶۳۸۰۰۰	۱۲۳۰۰۰۰	۳۱۳۸۰۰۰	۷۴۶۰۰۰	۳۷۹۴۰۰۰	تعداد	۱۳۹۰
۱۰۰	۵۶/۶۴	۵/۹۸	۱۵/۲۸	۳/۶۳	۱۸/۴۶	درصد	

منبع: نتایج سرشماری سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۹۰

\* در سرشماری سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ تعداد کارگران ساده از دیگر مشاغل تفکیک نشده است.

از یک طرف، اندازه طبقه متوسط اقتصادی (بر مبنای درآمد/هزینه)، فرهنگی (شمار تحصیل کرده‌ها)، متوسط جدید (مشاغل یقه سفید) افزایش یافت و از طرف دیگر پیگیری مطالبات آنها با محدودیت‌هایی مواجه بوده است؛ موضوعی که ناخواسته دوگانگی‌هایی درون جامعه و بین حاکمیت و طبقه متوسط، بویژه در بعد ارزشی، ایجاد کرده است. لایه‌های مختلف طبقه متوسط پیگیر توسعه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بوده، اما در طرف ارزش‌های مورد توافق این طبقه از سوی گروه‌های محافظه‌کار و نظام حکمرانی به رسمیت شناخته نشده و گشودگی لازم نسبت به آن وجود نداشته است. از آنجا که نسبت طبقه متوسط جدید در دوران بعد از انقلاب رو به افزایش گذاشته، لذا حاکمیت و گروه‌های محافظه‌کار نمی‌توانند در بلند مدت به این خواست‌ها بی‌تفاوت باشد.

۱ شامل متخصصان، تکنسین‌ها و دستیاران، و کارمندان امور اداری و دفتری است.

افزایش طبقه متوسط جدید و فرهنگی ناشی از اقدامات و سیاست‌های نوسازی پس از جنگ و تلاش برای توسعه سیاسی و تقویت جامعه مدنی (خواسته اصلی طبقه متوسط جدید) در دوره اصلاحات بود. اما پس از آن با روی کار آمدن دولتی با گرایش محافظه‌کارانه و متمایل به ارزش‌های سنتی که نسبت به طبقه متوسط جدید و خواسته‌های آن بدبین بود، تلاش برای کنترل طبقه متوسط و ایجاد محدودیت بر آنها افزایش یافت. در عوض تلاش‌ها معطوف به ایجاد ابرطبقه‌ای بود که پایگاه اصلی این دولت بوده و بتواند طبقه متوسط را به حاشیه ببرد. به همین دلیل شاهد هستیم که در این دوران تعداد مقامات عالی‌رتبه افزایش یافت، اما تعداد و نسبت طبقه متوسط جدید رو به کاهش نهاد؛ از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۸۵ نسبت طبقه متوسط جدید رو به افزایش بود و از ۱۱/۲۸ درصد به ۱۹/۱۸ درصد رسید، اما در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ به ۱۸/۴۶ درصد کاهش یافت.

نکته دیگر اینکه با توجه به سیاست‌های اقتصادی احمدی‌نژاد در دوره دوم (۹۲-۱۳۸۸)، به نظر می‌رسد میزان ریزش در حجم طبقه متوسط جدید موجود بیشتر از میزان منعکس شده در این آمارها است، زیرا احمدی‌نژاد توانست بخش‌هایی از طبقات پایین‌هم‌سو با سیاست‌های خویش را به درون طبقه متوسط جدید بکشاند و این امر بخشی از کاهش مذکور را جایگزین می‌کند. در زمان خاتمی (دولت اصلاحات) از سهم و تعداد کارگران ساده در بازار کار ایران کاسته شد (از ۱۳/۲۵ درصد به ۱۲/۵۰ درصد رسید)، یعنی توانست بخشی آنها را جذب طبقه متوسط کند، اما در دوران احمدی‌نژاد بخش کارگری بیشترین افزایش را داشت؛ از ۱۲/۵ درصد سال ۱۳۸۵ به ۱۵/۲۸ درصد در سال ۱۳۹۰ رسید. علاوه بر این، یکی از عوامل مؤثر بر کوچک شدن اندازه طبقه متوسط جدید را افزایش نسبت بیکاری قشر تحصیل کرده برشمرد که میزان بیکاری آنها از ۱۹/۶ درصد سال ۱۳۸۴، که دولت را در اختیار گرفت، به ۳۱/۳ درصد در سال ۱۳۹۰ رسید.

همچنین، دولت پس از اصلاحات که با شعارهایی مورد پسند لایه‌های مختلف طبقه متوسط سنتی، طبقه کارگر و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران روی کار آمد و رئیس دولت هم به لحاظ شخصیتی فردی سنتی محسوب می‌شد، قول کاهش شکاف طبقاتی و بویژه ارتقای وضعیت طبقه پایین را داد. اما سیاست‌هایی که در پیش گرفت، پیامد ناخوشایندی برای طبقه متوسط، بویژه متوسط جدید، داشت. برنامه‌های وی سبب تورم شدید، کاهش قدرت خرید طبقه پایین و لایه‌هایی از طبقه متوسط، افزایش نرخ بیکاری، بویژه در میان افراد تحصیل کرده، شد. اما در دوره او تعداد و نسبت دانش‌آموختگان دانشگاهی افزایش یافت که این به معنای افزایش طبقه متوسط فرهنگی است، ولی سیاست‌های کنترلی او موانع زیادی را بر سر راه فعالیت‌های آنها ایجاد کرد. در واقع، در دوران احمدی‌نژاد تغییرات چندگانه‌ای در میان طبقه متوسط قابل مشاهده است؛ از یک طرف فشار اقتصادی به این طبقه، افزایش بیکاری دانش‌آموختگان، افزایش نسبت و تعداد کارگران ساده، کاهش فضای کنشگری و محدودیت‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای این طبقه و در مقابل افزایش نسبت و تعداد دانش‌آموختگان دانشگاهی. این موارد بخشی از تلاش‌های احمدی‌نژاد، اطرافیان و حامیان وی برای بازبانی پایگاه طبقاتی نظام سیاسی ایران بود.

به‌طور کلی، حاکمیت در ایران بعد از انقلاب اسلامی پایگاه خود را، به‌رغم حضور فعال نیروهای روشنفکر در فرایند انقلاب که خواسته‌های مترقی داشتند، در درون بخش سنتی جامعه بنا نهاد و نسبت به ارزش‌های بخش دیگر جامعه کم‌توجه بوده است. یعنی باوجود اینکه سیاست‌های نوسازی اقتصادی و سیاسی سبب گسترش این بخش شده، اما ارزش‌ها و خواسته‌های آن به‌طور جدی مورد در دستور کارهای سیاستی قرار نگرفته و نقش‌آفرینی آن متناسب با جایگاه‌اش نبوده است. لذا، یک تضاد و دوگانگی درونی، هرچند به‌صورت ناخواسته، سربرآورده است؛ از یک‌سو رشد طبقه متوسط جدید با ارزش‌های دموکراسی‌خواهانه و توسعه‌گرایانه و در سوی مقابل پایبندی نظام حکمرانی به خواسته‌های سنتی و محافظه‌کارانه و عدم تمایل به نقش‌آفرینی این طبقه. این تضاد، در اغلب

موارد، خود را به بهترین وجه ممکن در انتخابات نشان می‌دهد که در انتخابات متکثرتر نیروهایی که پایبندی بالاتری به اصلاحات و ارزش‌های مترقی دارند از اقبال بیشتری برخوردار می‌شوند. بدین ترتیب، می‌توان ادعا کرد که به‌رغم تلاش‌های فراوان، تاکنون ارزش‌های مورد وفاق نیروهای محافظه‌کار در جامعه نهادینه نشده و ارزش‌های مقابل آن گسترش بیشتری داشته است. عدم موفقیت نظام حکمرانی در همراه کردن این طبقه و تثبیت ارزش‌های خود در جامعه ناشی از کنشگری طبقه متوسط جدید بوده است که رشد آن محصول سیاست‌های خود جمهوری اسلامی بوده است.

## ۵. بحث و نتیجه‌گیری

اقدامات متعاقب انقلاب اسلامی نظیر ایجاد فرصت‌های تحرک اجتماعی اقتصادی و جابه‌جایی در میان کارکنان و مدیران اداری و بخش خصوصی، گویای دگرگونی در ساختار طبقاتی جامعه بود. حکومت برآمده از انقلاب درصدد بود در این فرایند دگرگونی پایه‌های اجتماعی خویش را در جامعه استحکام ببخشد. جهت‌گیری ارزشی نظام سیاسی جدید با ارزش‌های طبقه پایین و بخش سنتی جامعه هم‌سو بود که در کنار هم پایگاه اجتماعی اصلی حاکمیت به شمار می‌رفتند. آنها نیروهای مناسبی برای حفظ و نهادینه شدن ارزش‌های انقلابی محسوب می‌شدند، در حالی که بخش نوگرا و مدرن جامعه (طبقه متوسط جدید) به نوعی متمایل به ارزش‌های دموکراسی‌خواهانه و مدرن بود. با توجه به اینکه اداره حاکمیت به دست نیروهای سنتی‌تر انقلاب سپرده شد، و البته وقوع جنگ با عراق، فضای کمتری برای پیگیری خواست‌های طبقه متوسط جدید ایجاد شد.

اتفاقات سال‌های پس از جنگ فضا را به‌گونه‌ای اساسی تغییر داد. نظام سیاسی ایران نمی‌توانست نسبت به بازسازی و نوسازی کشور بی‌توجه باشد. بنابراین سیاست‌های توسعه‌ای، بویژه در قالب برنامه‌های پنج ساله توسعه، را در دستورکار قرار داد. یکی از پیامدهای واقعی این برنامه‌ها گسترش طبقه متوسط جدید بود که، هم از یک درآمد متوسط برخوردار شد و هم دارای تحصیلات دانشگاهی و مشاغل یقه سفید بود. سیاست‌های دولت هاشمی رفسنجانی باعث تقویت گروهی از تکنوکرات‌ها شد که لایه اصلی و مهمی از طبقه متوسط جدید را تشکیل دادند و در مقابل، اندازه و موقعیت اجتماعی طبقه متوسط سنتی نیز بواسطه همین سیاست‌ها و برنامه‌ها به تدریج تضعیف شد. سیاست‌های دولت اصلاحات نیز در پی تقویت بخش جدید طبقه متوسط بود که اثرات آن کوچک شدن بخش سنتی طبقه متوسط نسبت به بخش جدید آن بود. بدین ترتیب، بخش سنتی طبقه متوسط بواسطه برنامه‌های نوسازی و اصلاحات تضعیف و در مقابل لایه‌هایی از طبقه متوسط با مشاغل یقه سفید و سرمایه فرهنگی بالا، موسوم به طبقه متوسط جدید، تقویت شد.

رشد طبقه متوسط جدید همراه شد با شکل‌گیری و گسترش خواست‌ها و تقاضای بیشتر برای توسعه و دموکراسی و ارزش‌های متناسب با این‌ها نیز در جامعه توسعه یافت. با توجه به اینکه بخش سنتی طبقه متوسط یکی از پایگاه‌های اصلی حاکمیت به شمار می‌رفت و سعی در نهادینه کردن ارزش‌های مورد حمایت نظام سیاسی داشت، پیامد گسترش سیاست‌های نوسازی و اصلاحات کاهش اقتدار ارزش‌ها و موقعیت این طبقه و ناکامی آن در ایفای نقش محوله بود. از آنجا که طبقه متوسط جدید معمولاً دارای ارزش‌های توسعه‌گرا، دموکراسی‌خواه و عام‌گرا است، لذا، به موازات افزایش این طبقه، خواست‌ها و تقاضاهای جدیدی برای دموکراسی، توسعه و سبک زندگی در جامعه ایجاد شد و در میان بخش‌های بیشتری از جمعیت کشور گسترش یافت. اما این مطالبات پاسخ مناسب را از سوی گروه‌های محافظه‌کار و سنتی (نظام سیاسی) دریافت نکردند و فضای کافی برای پیگیری این خواست‌ها و ارزش‌ها فراهم نشد. پیامد این فرایند شکل‌گیری گونه‌ای از تضاد در جامعه است؛ از یک طرف گسترش یک طبقه متوسط جدید، با

ارزش‌های مدرن، توسعه‌گرا و نسبتاً دموکراتیک، که محصول سیاست‌های نوسازی جمهوری اسلامی بود، از طرف دیگر عدم ایجاد فضا و شرایط کافی برای پیگیری و تحقق آنها.

به‌رغم فشارهای سیاسی اقتصادی و فرهنگی، این طبقه توانسته خود را سرپا نگه دارد و مواقع لازم، نظیر انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ به دفاع از زیست جهان خویش بپردازد، پتانسیل کنشگری و تأثیرگذاری خود را در عرصه عمومی به رخ بکشد، و برخی از تنگناها و فشارها را هر چند به‌طور موقت، از خود دور کند. با توجه به اینکه این طبقه بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دهد و در حال تقویت است و دارای ارزش‌های عام‌گرایانه‌ای است که توان تأثیرگذاری بر رفتار دیگر اقشار جامعه را داراست، لذا نمی‌توان برای همیشه این طبقه را نادیده گرفت و نسبت به خواست‌های آن بی‌تفاوت بود.

در مجموع، می‌توان اینگونه استدلال کرد که طبقه متوسط سنتی و طبقه پایین پایگاه اجتماعی اصلی نظام سیاسی بعد از انقلاب به‌شمار می‌رفت و تلاش بر این بود تا از طریق آنها ارزش‌های مورد حمایت نظام حکمرانی در جامعه نهادینه شوند. اما اقدامات دولت‌های ایران در دوران بعد از جنگ منجر به انحراف در مسیر مورد انتظار شد. برنامه‌های نوسازی و اصلاحات معطوف به تقویت جامعه مدنی موجب تقویت طبقه متوسط جدید در مقابل بخش سنتی شد و بدین ترتیب بخشی از پایگاه اصلی ارزش‌های سنتی تضعیف و به‌نوعی استحاله شد. در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد تلاش زیادی برای بازیابی پایگاه تضعیف انجام شد، اما تلاش‌های احمدی‌نژاد برای احیای طبقه پایین به‌عنوان پایگاه اصلی وی و هم‌فکرانش نیز راه به جایی نبرد، زیرا اولاً، طبقه متوسط جدید گسترش زیادی یافته بود و دوم اینکه با سیاست‌های اقتصادی نامناسب بیش از پیش طبقه پایین را تضعیف و قربانی کرده بود.

## ۶. منابع

- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷). *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی*. ترجمه علی مرشدی‌زاد. تهران: نشر اختران
- روزنامه دنیای اقتصاد (۱۳۹۰/۰۳/۲۱). پنج دهه رشد اقتصادی ایران. قابل دسترس در: <https://donya-e-egtesad.com>
- فوزی یحیی و رضوانی، ملیحه (۱۳۸۸). طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن در تحولات سیاسی بعد از انقلاب اسلامی در ایران. *مجله مطالعات انقلاب اسلامی*، ۵ (۱۷)، ۲۷-۱۱.
- مرکز آمار ایران. سال‌نامه‌های آماری سال‌های مختلف. قابل دسترس در: <https://www.amar.org.ir/> سرشماری-عمومی-نفوس-و-مسکن/نتایج-سرشماری
- مرکز آمار ایران. نتایج سرشماری‌های سال‌های مختلف. قابل دسترس در: <https://www.amar.org.ir/> خانه/آرشیو-تازه‌های-نشر/agentType/ViewType/PropertyTypeID/۱۷۳
- Atkinson, A. & Brandolini, A. (2013). On the Identification of the Middle Class. In *Income inequality: Economic disparities and the middle class in affluent countries*. Edited by J. C. Gornick & M. Jantti. Palo Alto, CA: Stanford University Press. 77-100.
- Avraamova, E. M. & Maleva, T.M. (2015). The Evolution of the Middle Class: Missions and Methodology. *Sociological Research*. 54:5, 307-325. DOI:10.1080/10610154.2015.1148473.
- Banerjee, A. & Duflo E. (2008). What is Middle Class About the Middle Classes Around the World? *Journal of Economic Perspectives* 22(2), 3-28.
- Bhalla, S. (2010) *The Middle Class Kingdoms of India and China*. Washington, DC: Peterson Institute for International Economics. 2010, forthcoming.
- Bill, J., A. (1972). *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization*. Translated by Ali Morshedizadeh. Columbus; Charles E. Merrill Publishing Co. [in Persian]

- Birdsall, N., Graham, C. & Pettinato, S. (2000). Stuck in Tunnel: Is Globalization Muddling the Middle Class? *Brookings Institution Center Working Paper*. No. 14, Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=277162> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.277162>
- Cavusgil, T. (2013). Middle Class Phenomenon in Emerging Markets: Multi-Disciplinary and Multi-Country Perspectives. First Middle Class Phenomenon in Emerging Markets Conference Presentation.
- Chen, J. & Lu, C. (2011). Democratization and the Middle Class in China: The Middle Class's Attitudes toward Democracy. *Political Research Quarterly*. 64 (3), 705-719.
- Dickson, B. (2003). *Red Capitalist in China: The party, private entrepreneurs, and prospects for political change*. New York: Cambridge University Press.
- Easterly, W. (2001). The Middle Class Consensus and Economic Development. *Journal of Economic Growth*. Vol. 6, 317-335.
- Eisenhauer, J. (2008). An Economic Definition of the Middle Class, *Forum for Social Economics*, 37:2. 103-113.
- Economic World Newspaper (2011). Five Decades Economic Growth in Iran. Available at: <https://donya-e-eqtesad.com> [in Persian]
- Fouzi, Y. & Ramezani, M. (2009). The New Middle Class and its Effects on Political changes in Post-Revolution Iran. *Journal of Islamic Revolution Studies*. 5 (17), 11-27. [in Persian]
- Fukuyama, F. (2013). The middle class revolution. Available at: <http://online.wsj.com/news/articles/SB10001424127887323873904578571472700348086i>.
- Glassman, R. M. (1995). *The Middle Class and Democracy in Socio-Historical Perspective*. Leiden, the Netherlands: Brill.
- Glassman, R. M. (1997). *The New Middle Class and Democracy in Global Perspective*. New York: St. Martin's; London: Macmillan.
- Hattori, T., Funatsu, T. & Torii, T. (2003). Introduction: The Emergence of the Asian Middle Classes and Their Characteristics. *Developing Economies*. 41, 129-39.  
<https://www.brookings.edu/interactives/development-aid-and-governance-indicators-dagi/>
- Kharas, H. (2010). The Emerging Middle Class in Developing Countries, *OECD Development Center Working Paper*. No. 258.
- Kharas, H. & Gertz, G. (2010). The New Global Middle Class: A Cross-Over from West to East, Draft Version of Chapter 2 in *China's Emerging Middle Class: Beyond Economic Transformation*. Edited by Cheng Li. Washington, DC: Brookings Institution Press.
- Lane, R. E. (1959). *Political life: Why People Get Involved in Politics*. Glencoe, IL: Free Press.
- Levy, F. (2002). Distribution of income. *The Concise Encyclopedia of Economics*, available at: <http://www.econlib.org/library/Enc/DistributionofIncome.html>
- Li, H. (2006). Emergence of the Chinese Middle Class and Its Implications. *Asian Affairs: An American Review*, 33(2), 67-83.
- Lockwood, D. (1958). *The Black-coated Worker: A Study in Class Consciousness*. London, George Allen and Unwin.
- Makhkamova, S. (2015). The Formation of the Middle Class Is the Basis of Social Stability in Society, *Sociological Research*, 54(5), 326-335.
- Mărginean, I. (2015). Estimation of Middle Class Size in Romania. *2nd International Conference 'Economic Scientific Research-Theoretical, Empirical and Practical Approaches'*, ESPERA 2014, 13-14 November. Bucharest: Procedia Economics and Finance 22, 787-793.
- Mills, C. W. (1953). *White Collar: The American Middle Classes*. New York: Oxford University Press.

- Pressman, S. (2007). The Decline of the Middle Class: An International Perspective. *Journal of Economic Issues* 41(1), 181–200.
- Rasch, R. (2015). Measuring the Middle Class in Middle-Income Countries. *Forum for Social Economics*, DOI: 10.1080/07360932.2015.1044258.
- Saeidi, A. A. (2001). Charismatic Political Authority and Populist Economics in Post- Revolutionary Iran. *Third World Quarterly*. 22(2), 219-136.
- Statistical Center of Iran. Census Reports for Different Years. available at:  
<https://www.amar.org.ir/نشر-آرشیو-تازه‌های-نشر-agentType/ViewType/PropertyTypeID/۱۷۳۵> [in Persian]
- Statistical Center of Iran. Statistical Yearbooks for Different Years. Available at: <https://www.amar.org.ir/>  
سرشماری-عمومی-نفوس-و-مسکن/نتایج-سرشماری [in Persian]
- Uner, M. M. & Gungordu, A. (2016). The New Middle Class in Turkey: A Qualitative Study in a Dynamic Economy. *International Business Review* 25, 668-678.
- Visagie, J. & Dorrit P. (2013). A Reconsideration of What and Who is Middle Class in South Africa. *Development Southern Africa*, 30 (2), 149-167. DOI:10.1080/0376835X.2013.797224.
- Visagie, J. (2015). Growth of the Middle Class: Two Perspectives that Matter for Policy, *Development Southern Africa*. 32 (1), 3-24. DOI: 10.1080/0376835X.2014.965387.
- Wacquant, L. J.D. (1991). Making Class: The Middle Class(es) in Social Theory and Social Structure. In *Bringing Class back in; Contemporary and Historical Perspective*. Edited by Scott G. McNall, R., Levine, F., Rick, F. Colorado; Westview Press.
- World Bank Household Survey Data for Developing Countries. accessed in:  
<http://go.worldbank.org/NT2A1XUWP0>
- Zandy, J. (1996). Decloaking Class: Why Class Identity and Consciousness Count. *Race, Gender & Class* 4, 7–23.